

آنحضرت بود و خود کلمات اولیا و سوره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و این دو چیز روایت کرده است  
 که بهترین آن که منظر سایه بگردد و آنحضرت را در فرج کعبه بیند که برکت برایشان و تسبیح عنکبوت و همچنین جام برافشان  
 بهجت مشهور است و گویند که بجز آن حرم از نسل آن کبوتر در خاراند و روایت کرده شده است که هر که آنحضرت  
 علیه السلام شجره را بقدامی کرد و بپوشید در خاراند که فی الشفا یعنی حیاض گفته که احادیث در باب  
 کلام حیوانات و طاعت ایشان در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و آنچه مشهور است  
 لذوق و جالب شده در کتب آمده آوریم و حاصل اینها که حیوانات همه مطیع و منقاد آنحضرت بودند نباتات  
 نیز در حیطه فریاداری و طاعت وی بودند و از نجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و طاعت و  
 شهادت رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی  
 علیه وآله وسلم چون وی فرستاده شد بسوی من بیگنا شتم هیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک  
 یا رسول الله یا علی رضی الله عنهما آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بکعبه بیرون  
 ما در بعضی نواحی آن پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله و راه آنرا فری  
 و این همانست که در ابتدای وی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در از من و دیگر و الله اعلم و  
 حاکم در مستدرک با شناد جید از ابن عمر آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پیش  
 آمد اعرابی و چون نزدیک آنحضرت آمد گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا میری گفت میرم  
 بسوی اهل خود فرمود ایا رختی هست ترا در خیر یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آری  
 چیست فرمود شهادت اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و ان محمدا عبده و رسول الله گفت اعرابی آیا هیچ شجره  
 هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شامه من است پس خواند آنحضرت آن درخت را بوسی بر کرات  
 و اوی بود پس شگاف میکرد زمین را و می آمد و ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت از وی  
 سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود الحدیث و در این تیر روایت کرده است این درخت  
 در روز احد که کافران مشهوران رخسار مبارک آنحضرت را محصلی الله علیه وآله وسلم خون آلوده ساختند  
 و بعد از آن شریف آنرا زخمایند آنحضرت و در گوشه نشسته بود که بر نیل آمد و حال پرسید پس عزیزان  
 یافت آنحضرت را گفت ای دوست بیداری که بجامم ترا آتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد  
 بر نیل علیه السلام بد زخمی که در پیش پایی بود گفت ای محرابین درخت ما پس خواند آنحضرت آن درخت

و صلح طاعت نباتات

را و درخت مشی کرده و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت چه سبب امر کن که باز گردی بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حبیبی حبیبی رواه اهل دارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی او که کوفی کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مجزه را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدا می طلبد ترا پس میل کرد آن درخت انداخت و چپ و پیش و پس خود پس جدا شد گمانی او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین او می کشد رگهای خود را و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که او ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بس کنم اینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بود درخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدره البنی گشت صلی الله علیه و آله وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت بچه شناسم ترا که تو رسول خدای فرمودی بگویم این شاخ خرم را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس چنان شد از درخت و افتاد پسته فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود و برگشت و بجای خود رفت پس سلام آورد اعرابی رواه الترمذی و صحیح و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در حدیث بسیار آمده و فی القصیده شعر جارت له عوته الا شجار ساجده تمشی الیه علی ساق بلا قدم کانا سطر سطر انما کنت فردهما من بدیع الخط فی اللقم و در صحیح از حدیث طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آوریم در صحرای کشاده پس رفت آنحضرت برای قضا حاجت در رقم من در پس آنحضرت با داده از آب پس فرید که استوار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا و جمل پس شفا شد آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار دینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسبید بر من پس چسبید و در روئی دیگر آمد که فرمود با جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شو بصاحب خود که نشینم در پس شما پس رقم من و گفتم بدختم تا چند روز بماند فرمود بود پس آمد پیوست بصاحب خود نشست آنحضرت پس اینها و بیرون آمدیم من و دیدم نشستیم در جای دور و فاقا دم در حکایت بانفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت نمی بیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز آمده این آمده

گفت فرمود در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی معازیر خود ایامی بینی برای حاجت رسول خدا مکانی  
گفتم نیست در وادی جایی خالی نه فرمود بینی درخت خرمایی یا سنگی گفتم می بینم نخلات شقارب  
گفت پر و بگو این نخلات که رسول خدا ابو می کند شمارا که بیاید برای حاجت رسول خدا و بگو بسنگها نیز همچنین پس رفتم  
و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قرین یکدیگر آمده و سنگها را بهم بر بسته و چون نخلها  
کرد حاجت را فرمود بگو باینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این بجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی  
عنه ما آتاه که گفتند چه چیز است که شهادت دهد بر تو فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیای ای درخت  
پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی حیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظامی صحابه اتفاق کرده اند  
برین قصه و از تابعین اصناف آن رضوان الله علیهم اجمعین وصلی علیهم اجمعین که بناات را منقاد و مطیع امر و  
صلی الله علیه و آله و سلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از سلام کردن بخبر و تکلم او با آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم چنانکه گذشت که هیچ شجری و جبری نبود مگر آنکه سلام میکرد بر من و میگفت السلام علیک یا  
رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه  
نیز آمده و همچنین حدیث را هم بروقی که بر آمده بود همراه ابوطالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی  
شجری و جبری مگر آنکه سجد کرده و داد و بیداد نشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از  
حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی بر من شناسم جبری را بلکه که سلام میکرد  
بر من پیش از آنکه مسوحت شوم بدرستی تحقیق من شناسم او را و مردم را اختلاف است درین مجز که کدام است بعضی  
گفته اند که مجز اسود است و بعضی جبری خیروی در کوه که او را دقاق یا مجز گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها  
و مسود است در دیواری و مردم تبرک میجویند بپس وی و میگویند که این همان مجز است که سلام میکرد بر آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که میگذاشت نان راه شیخ ابن حجر کی با شمی گفته که سوا تر آمده است از اهل مکه که  
این مجزی که در دقاق یا مجز است همان مجز است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در مقابل او  
سجده یوار دیگر اثر مرق شریف است که در سنگ نقش بسته است و میگویند که سنگ آهنی است که در برای اینی است  
و در که محل در کوهی که آنحضرت وقتی که سفند چرانی میکرد و در حدیث شریفین است و الله اعلم و صاحب صاحب  
در حدیثی از ابو حفص بیان می آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم بومی از اهل مکه که این مجز مذکور همان مجز  
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن نخل است همین گفتن است و در دیواری خانه و

و

که دعا کرد تا حضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بیعتی در  
 دلائل و این ماجه در محضر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عباس بن عبدالمطلب یا ابا الفضل  
 مرد از منزل تو و پسران تو تا بیابا بهم من شان از زیر که مرا با شما کار است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت  
 بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم علیه السلام ورحمة الله وبرکاته فرمود چگونه صبح کرده  
 لغتد صبح کردیم بخیر و الحمد لله فرمود نزدیک شوید یکدیگر و بنسبید یکدیگر پس ایشان را یاد خود  
 ما و فرمود یا رب این عم منست و منسوبم من است و ایشان اهل بیت من اند پس چون ایشان از آتش دوزخ  
 رها پوشیدن من ایشان را باین جا و پس آمین گفت آستانه و دیوانهای خانه و گفتند آمین آمین آمین و یکبارگی  
 عقیل بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود نشسته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود بفرستاد و  
 و فرمود بگو بان کوه که ترا آب دهد آن کوه مشکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آینه شد  
 و القوان نار الی و قودها الناس الحیارة چندان که سیتیم از ترس خدا که آب در اجزای من مانده و مشهورید  
 باب جنین جنین است فی الصرح جنین آرزو مندی و ناله نامه که از بچه جدا شود و جنین کبیر سیم و سکون ال  
 تنه درخت حدیث جنین جنین از جماعه کثیر از صحابه است که مفید قطع و تعیین است بدان در محاسب  
 لدرینه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحجاج گفته که صحیح نزد من است که حدیث جنین جنین  
 متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدد و خارج از حد  
 حصرا و احصا و تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که جنین  
 جنین لا الشقاق قر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد کسی که  
 مطلع است بطرق حدیث نه خیر و می بکار است نذر و درین کار و الله اعلم و بیعتی گفته قصه جنین جنین  
 از امور ظاهر است که عمل کرده اند تا خلف از سلف و از کبریات و ابر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت  
 پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و شافعی گفته که نداده است حتمی که پیغمبر یا آنچه داده است پیغمبر را  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیه السلام پس گفته شافعی که داده است خدا تعالی عیسی بن مریم را ایضاً صلی  
 گفت داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم جنین جنین ناشیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن صلوات  
 شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و دعوات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طولیست در بابیت  
 کرده شده است که بود مسجد نبوی مستوف بر جنین نقل در جوف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه آید

شود برای وی منبری ایستاد برای خطبه نیکه زود بگذرد می از آن جناب چون ساخته شد منبر مبارکت کرد  
 از آن جناب پس شنیده شد در آن جناب را آوازی مانند آواز ناله و در روایت انس آمده که شنیده و لرزید پس  
 باو نهدی و بسیار شد بکار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب می و در روایتی آمده که بنگاشت جناب  
 و پاره شد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست شریف خود را بر روی و در کنار مبارک گفت  
 پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار من گفتم او را  
 همیشه میبود و همچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس امر کرد آنحضرت  
 که دفن کرده شود تحت منبر پس تا ز میگذارد و آنحضرت بسوی می و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت  
 جانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین با پس کنار شریف گرفت و او فرمود تا باز کرد و بمکان خود  
 بریده آمده که فرمود آنحضرت بان چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل ببرد و در آن گما  
 تو و کامل گرد و خلقت تو در گرد و شاخهای تو در پیدا کرد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بنخورد و در آن  
 خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب می که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان  
 یا رسول الله در بهشت تا بنخورد از من دوستان خدا و باشم در مکانی که گفته نشوم و فانی نگردم و روی  
 این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کنوی دار بقار بر و در خدا  
 بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد با بنی حدیث میگفت می بندگان خدا چو بی ناله می کند  
 از شوق پیغمبر خدا شما سزاوار ترید که شاق باشید بقاعی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بیت  
 سنگی و گیاهی که در و منفعتی هست + بر زادی دان که در و معرفتی نیست + و این حدیث را با الفاظ مختلفه  
 روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت ازین باب است کلام کردن آنحضرت بحبل و کلام کردن  
 جبل بادی روایت کرده است انس رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان  
 رضی الله عنهم جمعین جبل احد لگوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جبل حبیب و حبیب  
 چنین احد پس آنحضرت او را بنامی شریف خود فرمود ثابت و بر جای خود با سزا احد نیست بر تو مگر می و  
 صدیق و دو شهید رواه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان بن عفان رضی الله عنه  
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبل ثبیر روزی که جبل مناست و باوسی ابو بکر و عمر و بن ابوم  
 پس چنین جبل انکار افتاد سنگهای او در حصیص پس آنحضرت کوه را بنامی مبارک فرمود فرمود بر جای

۱۲

باش یا شیرینیت بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید روانه التجاری و احمد و القزازی و ابو حاتم و از ابو هریرة  
 امد عنه آمده که بود آنحضرت بزرگوار که جبل مکه منظر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در ابتدای حرم آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شد و بود ابوی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر  
 جنید حرا پس نمود آنحضرت آرامیده باش حرانیت بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابوقحافه  
 رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابو سعید بن ابی جراح و امد اعلم و در روایتی آمده  
 که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت بشیر فرود آیا رسول الله نیرا که من میترسم که بکشند و عثمان ترا در  
 من پس عذاب کند مرا خدا تعالی پس گفت حرا من بر آیا رسول الله و بشیر و حرا هر دو کوه در مکه منظر اند مقابل  
 یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنیدن این جبال نه از جنس جنه بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده و وحی که  
 تحریف و تبدیل نگردد بود مذکور شده بود ایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب اندک تفضیص کرد  
 آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت شهادت که موجب و استوار جبال اند و ازین بایست تسبیح  
 حصه بزودت آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت کفنی از حصات پس تسبیح کردند در دست  
 شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و شهیدیم ما تسبیح را پستریخت آن حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه  
 تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح کردند و قاضی عیاض من شفا گفته که روایت کرده مثل ابن ابوزر که  
 کرده تسبیح کردند و گفت عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لیسینه ذکر کرده که ولید  
 بن شحید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که در یافقه بود ابو ذر را رضی الله عنه بر زبده که مسکن ابو ذر بود روایت میکند  
 از ابو ذر که گفت در آمدیم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدیم آنحضرت را که نشسته است و نیت  
 نزد وی تسبیح یکی از مردم و گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بروی و داد جواب سلام  
 و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا ابا ذر گفتم خدا و رسول خدا و انانرا است پس امر کرد مرا که نشینم پس تسبیح کردم و پهلوی  
 شریف وی و نیز پس او را چیزی دمیگویی پس دنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که ششی  
 میکند نیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابوبکر گفت آورده است  
 مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که نشینم پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پس تسبیح  
 کرد و عمر مثل آن و فرمود آنحضرت مثل این نشست و پهلوی ابوبکر پیشتر عثمان آمد همچنین نشست و پهلوی عمر  
 رضی الله عنهم همگی پیشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکر زبده را از دست یانه یا زبده یک تن پس تسبیح کردند

سنگی را در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا شنیده شد آنها را چنین با تندی نخل در کف  
 شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس او آن سنگی را با یو بکر و در گذشت از من پس تسبیح کرد و در کف  
 این یو بکر گرفت سنگی را از دست یو بکر و نهاد بر زمین پس خاموش شد آن سنگی را بعد از آن داد عمر  
 و تسبیح کرد و در کف وی چنانکه در کف یو بکر کرده بود پس آن را عثمان را تسبیح کرد و در دست وی چنانکه  
 تسبیح کرده بود در دست یو بکر و عمر تسبیح گرفت سنگی را و نهاد بر زمین خاموش گشتند رعایت کرده اند  
 این حدیث را بنابر وطبرانی در اوسط و بیهقی الاثری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابو ذر تسبیح نهاده شد  
 و سهامی ما و تسبیح کرد با تسبیح یکی این چنین آورده است این حدیث را در مواهب لدینه و در روضة الاحباب از ترمذی  
 ابو شکور سلیمی نقل کرده است که گفت علی بر رضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف بود و در دست وی تسبیح کرد  
 و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن سعور رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم مکه میخوردیم پارسو نزد علی  
 علیه و آله و سلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقرین علی بن ابی طالبین سلام الله علیهم اجمعین  
 گفت چهار شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس او را در جبرئیل علیه السلام بطبیعه که روی انگور بود و اند  
 پس در آنحضرت و تسبیح کرد بر دست شریف او در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم روزی بر منبر این آیت را و ما قدره و الله حق قدره بعد از آن فرمود تا کسی گوید بیار آن تسبیح را و بگو  
 انظروا انما ابهار انما کبیر المتعال پس چند مرتبه تا گفتم مکه می افتد آنحضرت بر زمین از ابن عباس رضی الله عنهما  
 آمده که گفت بودند که در خانه کعبه بیصد و شصت ضخم ثابت گردانیده شد و بر صاص چهاره پس چون آنحضرت  
 در مسجد عام القح اشارت میکرد و چو بی که در دست شریف وی بود و حساس میکرد و میگفت جار الحقی و زین  
 الباطل پس اشارت میکرد بسوی آنها گویی افتادند بر قفا و اشارت میکرد و بقفا گر گویی افتادند بر روی  
 و در دست سلطنت وی خوار و زار بودند و در حکم انیت تکلم صبیان و شهادت ایشان بر سالت وی صلی  
 علیه و آله و سلم روایت است از سعید بن جبیر یابی که گفتی حج کردم تبه الولع و در آمد در سرای دیدم در روی رسول خدا  
 ما صلی الله علیه و آله و سلم دیدم از وی امری عجیب آمد در وی از اهل بامه بجای که همین روز زائیده شد  
 پس فرمود انار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من انما گفتم انت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت  
 صدقت با کمال صدق بعد از آن آن ولد تکلم کرد و هرگز تا جوان شد می ناییدیم ما او را با کمال ایامه و از عهد  
 بن علی و ما است که آورده اند نزد آنحضرت غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نگفته پس فرمود آنحضرت من انما

تسبیح طعام

و

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه البيهقي وصلوا على ابي ذر بن جهم و احياسى موتى لئن  
 به گردانیدن بیمار از او زنده گردانیدن مرد بار او را و اینست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی وقت  
 رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من چون ارد دیگر زیاد را  
 چون در وقت طعام چاشت و طعام شام مکدر می سازد بر او وقت ایس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه  
 او را وقتی کرد و سیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که میدوید و راه الداری و عدو البوصری حیث قال  
 شعر کم ابرات و حیا باللس راحته و مطلقت ارباب من ربقه اللحم و آمد آنحضرت را زنی از شعم و با وی پسرکی بود  
 که تکلم میکرد پس آب طلید و مضمضه کرد و دست شریف را و نوشانید آب آن پسر پس شد غلام  
 فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا آنکه  
 بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را وی ترسم که کینه  
 و کروه در نظر وی درایم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و بهتاد و پیچید و فرمود خداوند او را پوستان  
 چشم او را طیب پس بود آن چشم بهترین زیباترین و میانترین چشمان او در روی دیگر و وی که بر روی آمد چشم دیگر  
 و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر  
 ابونا الذی سالت علی الحدیثه و فودت بکف المصطفی ایا رو به فحادث کما کانت لاول امر ابی قاسم  
 عین و با حس ما خذ پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جایزه او را و فریاد کرد طبرانی و ابونعیم از قتاده که گفت  
 بودم من که نگاه میداشتم تیرای را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس  
 آخر رسید بمن تیری که افتاد بدان پیوله چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دیدم بسوی رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم و چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوند او را قتاده چنانکه نگاه داشت  
 روی پیغمبر را بر روی خود رسید آفت چشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او در او دیده کرده شده است که  
 گرفتار شده بود بعلت استقامت فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسفا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک  
 خود کف از خاک و انداخت در آن از آب هین مبارک خود و بان فرستاده داد و گرفت وی از آن سحر و گمان برد  
 که استسفا کرده شد بسوی پس آمد از آن مردان مریض در سینه بود وی و بسبب حدیث و نوشانیده آنرا پس شفا یافت  
 و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بینا شد چنانکه  
 رشته در سوزن می درآورد و هشتاد سال بود و مانند این بسیارست و در خزانه خیمه رسید که علی کریم الله



کجاست گفتند حاضر نیست مورد چشم در زدن پس فرستاد و طلبید و نهاد سر مبارک او را در کنار شریف خود و نقل کرد  
در هر دو چشم وی دو عاگرد پدید شد فی الحال گویا نبود پوی روی و هرگز در و کرد و چشم وی رضی الله عنه  
و دم کرد سوم بر ضرب ساق سلمه بن الاکح روز خپس به شد در حال و هرگز در و کرد و در پای زید بن سنان  
رسیده بود پیشه و قیاس گشت کعب بن لاشرف را پس نقل کرد به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که چون عبد الله  
عینک ابو رافع یهودی را گشت شب مهتاب بود چون ماهی بر زینه نهاد پنداشت که زمین رسید پس عیسا و شکست  
ساق وی پس از آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال شفایاقت و  
امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما ایضای موتی روایت کرده است  
بیتمه در دلائل که آنحضرت خاند روی را با سلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم بتو تا زنده میکنی و خسرک را کرده است  
فرمود آنحضرت بنام قبر او را پس نبود قبر او را در روایتی آمده که گفت انداخته آمده ام من خسرک او را وادی پس  
آنحضرت بنامی مرا آن وادی را پس بخاک آنحضرت علیه السلام آن و خسرک را پس حج اب و آن و خسرک گفت یکجا  
و سید یک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدینا گفت لا والله یا رسول الله یا قسم من آخره را  
بترانه نیاورد و روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوستداری باز  
گردانم ترا بر ایشان گفت حاجت نیست ما پدرا و در من یافته ام خدا را بهتر و مهر با تر از ایشان و در روایت اینجده  
ولایت دارد که اولادش کین با عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم بخانه وی همان آمد وی بره را بسمل کرد پسر بزرگ وی بیدین اینحال پسر خرد را بچ کرد و چون در وی  
و بنال دوید وی بیام بر آمد و خود را بر زمین انداخت بمرد پس هر دو پسر عجمی آنحضرت زنده شدند و در شواهد  
بتفصیل مذکور است ایضای ابوی شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین  
است ولیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متأخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار  
نند از آنرا رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجز عیا پس شیدیم ما آن مرد  
را و تعریب کردیم آن زن را گفت ایامرو پسر من گفتند آری مرد گفت خداوند آفریدانی که من هجرت کرده بودم  
جنسوی تو و بسوی من غیر تو باید آنگه یاری دهی و فریادری کنی در هر شدت و سختی پس من بر من با این صحبت  
پس از جای زخم تا دور کردیم جا برد از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما و او این حدیثی است  
ایمانی را بیست و یونیم ما این برکت استغاثه آن زن بود آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس مجزه

و

دی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابو بکر بن الصخاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون کفین  
 کرده شد و آن مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که نید بن خارجه انصاری خرنجی  
 که حاضر شده بود پدید او بیعت الرضوان اوفات یافت و در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی  
 که محفوظ داشته شد از او گفت محمد بن ابی ایوب در کتاب الاصل صدق ابو بکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امره فی کتاب  
 الاصل صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاصل صدق صدق عثمان بن عفان علی منہا هم  
 مضت اربع سنین و یقین عثمان انت العن اکل الشدید الضعیف و قامت الساعه کذانی جامع الاصول و در  
 مواهب لدینہ همچنین آورده که عثمان بن بشیر گفته بود نید بن خارجه از سران انصار در شناسی آنکه میرفت در راهی  
 از راههای مدینه مسکنه میان ظهر و عصر بروی افتاد و برو پس آن روز زمان انصار و گریستند بروی و مردمان دنیا  
 پس نید بر حال خود ناگه بود میان مغرب جفا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگه می آمد  
 او از زیر جامه های پس کشا و مردی و سیند او را میگوید محمد رسول الله بنی الامی خاتم النبیین لانی بعد و کان  
 ذلک فی الکتاب الاصل و صدق صدق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در کتب دیگر آمده که رواء ابو بکر  
 بن الصخاک فی کتاب من عاش بعد الموت اتمی و در کتب دیگر آمده است از سعید بن جبیر انصاری گفت  
 بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس او کشته شد و بود تمامه پس شنیدیم احوال او قتی که در آمدیم  
 او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشید عثمان بن عفان ابی الرحیم پس ناگه کردیم بوی که مرده است  
 کذافی الشفاء اگر تشکیک کنند گویند که شاید زنده باشد و غیبی واقع شده باشد و نیز این بردست آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم واقع نشد بمجره وی گویند بوالش باگه مردن مردی نیست که پنهان مانده که آنحضرت و بیح وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم تا نظر بر آن است که آنحضرت دعوت وی بود و اگر کرامت باشد تیر میزه اوست و ابو نعیم روایت کرده  
 که جابر رضی الله عنه فریج کرده بود شاتی و پنجه اشکنه ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس نزد  
 قوم و فرمود آنحضرت بخورید و لیکن استخوان نشکنید بعد از آن صحیح کرد آنحضرت استخوانها را و نهاد دست مبارک  
 خود بر آن و تکلم کرد بکلامی ناگه بر خاست شاة در حالی که می افتاد گوشه های خود را و بعضی از کمل اولیا را که نظر  
 قادریت الهی تعالی شان بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پر تومی بلزین خارق افتاده که در دنیا  
 خوردند دستی بر استخوانها آن نهاده نام خدا و رسول خدا را اگر قدمی بر خاست در وان شد و این نیز از معجزات  
 آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و هم اگر تکلم شاة مسجود را که در خبر بود بعضی از قبیل ایجار موتی میدارند و بعضی

صلی

میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدا تعالی در شانه میته چنانکه در حجر و شجر حروف اصوات میکند برود و کار آن  
 وی میشود از روی بی تغییر اشکال و نقل از بیست آن و در مذهب شیخ ابوالحسن و قاسمی ابو بکر باقلانی همین است  
 و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است در آن اولاد و تکلم تا پیا و میگویند که حتمی پیدا کرد در آن حیات و  
 تکلف کرد برای وی و همین و زبان قدرت و او بآن بر کلام ظاهر قول او آنست و الله اعلم و حاصل روکی  
 از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این باب است  
 است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جمیع رانغها و ضرر استوار المعنی است ضروری  
 و در حدیث خدیجه آمده که بود رسولی را صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعا کردی از برای کسی درمی یافت دعا  
 و ولد و ولد او را و از شهر چهارمین باب دعا آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم انس بن مالک که ده سال خدمت  
 کرد با انواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گفت که دعاها را ما دعا و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول  
 خاتم تو آنست عاکن ما و دعا و دعا و دنیا خواست و اولاد دعا و دینی آمده است برای هر که بنده این درگاه است  
 خصوصاً آنکه خادم و حاضرگاه و میگاه است پس دعا که آنحضرت و فرمود خداوند بسیار گردان مال باور او و اولاد  
 و برکت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت می کند عکرمه که گفت انس بنده سوگند مال من بسیار است و  
 اولاد من بیشتر از صد تن اند و دعا دایمی آمده که گفت نمیدانم هیچ کی را که در سید رضای عیش خوشی و زندگانی را  
 چنانچه من دیدم و گفت تحقیق فن کرده ام من باین دوست خود صد تن از اولاد خود و میگویم سخط و ولد و  
 و نده است که بحیل وی در یکسال و دو بار بسیار میداد تا بخلاست دعا می او در عبدالرحمن بن عوف را برکت میفرمود  
 وی چیزی انداخته اگر بر دارم من بگلی را امیدوارم که در تحت آن بنشینم و فریاد کرده شد بروی ابواب حق و هجرت کرده بود  
 فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و حاضر کرده شد مذهب از ترک وی بیشتر چنانکه شوخ نشسته و روشها و صلح کرده شد بنده  
 او که چهار بود در پنج سال آنکه آن است بر هشتاد هزار و صد دیناری بر صد هزار و صد دیناری آمده که صلح کرده شد زنی از  
 آنکه طلاق داده بود او را بر هشتاد و چند هزار و صدیت کرد و بی پنجاه هزار دیناری صدقات عظیمه که در حیات داشت  
 و از او میگردد یک دیناری بنده طلاق تصدق کرد که هر کسی کاروان خود که در وی مقصد شتر بود و از هر جنس مال بود  
 و تصدق کرد شتر را با آنچه بر او بود و مال با آفتاب و اجلاس و باعث بر آن آن بود که عائشه رضی الله عنها  
 خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبدالرحمن بن عوف را در بهشت که می خرید مانند کودکی  
 پس لشکر از این نعمت تصدق کرد تا مکه آمدن و از وی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه

؟

بن ابی سفیان به یکین به بلادین یافت خلافت امارت را در حدیث دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اولا که  
 فاستح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت معاویه پس از روز مرا طمع و امید واری ملک  
 شد و عاگرد سعد بن ابی وقاص اگنا جابت کند خدا تعالی دعای ابوایس دعای نکر دوی رضی الله عنه  
 پیچ یکی را اینک یا بدگر اگر استجاب شد گوید که سدا و هم دوی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالم است و عار را  
 نیز تشبیه داده اند و عاگرد با عز از اسلام پیغمبر با ابی جهل استجاب کرده شد و عمر رضی الله عنه گفت بن مسعود  
 عهد که همیشه بودیم در عزت و غلبه از نگاه کردیم آن آورد عمر و رسید مردم را در بعضی سخاری آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم عطش و التماس کرد عمر از آن حضرت دعا را پس دعا کرد آنحضرت و پیدا شد سحاب کتاب او همه با و  
 بکشاد دعای آنحضرت در استسقاء در باریدن و کشادن مشهور است معروف فرمود مرا لاجه مجدی ما لا یقتضی  
 الله فاک نشکند خدا تعالی در حق ایس نهاد مرا و از ندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکوترین دم در دوزخ  
 و چون می یافت مرا و از ندانی میر و نید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد بیت سال و بعضی زیاد بر آن  
 و این تا بعد از قدر شعر است که اسلام آورد و بیاید فکر او در آخر کتاب دیگر شعری آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا  
 مرا بن عباس اللهم فقه فی الدین و علمت السات و نزل فیس نامیده شد بخیر است و ترجمان قرآن دعا کرد در عبد الله بن جعفر  
 در صنفه پس خرید چیز را اگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقدار ابرکت پس در تروی خراب از مال دعا کرد باستان  
 برای غوه بن ابی الجعد پس گوید غوه بودم من کنی ایستادم کپا که نام موصی است تا آنکه سود میکردم چنانکه  
 در هم را یعنی در یک روز و بخلافی در حدیث خود گفته که اگر وی خاک می خرید سود میکرد در آن و گر سخت یکباری ناقد آنحضرت  
 پس دعا کرد و آواز داد تا راه را پس آمد با وی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد او را ابوهریره را با اسلام و سلطان شد و حال  
 بعد از آنکه بد میگفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فدعا کرد در علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود از گری  
 و سردی پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید و شایاب خیف را و در صیف ثياب سارا و نیر سید او را گری و سوا  
 و دعا کرد خاطر را رضی الله عنه بلکه گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و در خواست کرد از آنحضرت لطیف  
 عمر دایمی و کرامتی باز برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوند بخشش مرا و او را نود پس ساطع شد نوری  
 میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که در دم مثله یعنی بر من خیال نکند پس برگشت و آمد آن نور در  
 تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تلذیک و نام کرده شد او را و از آن نور و دعا کرد در مضر پس قحط افتاد  
 بر ایشان پس طلب مرغانی کردند قریش تا آنحضرت و دعا کرد و بطرف شد و دعا کرد بر کسری و قتیله را که

کتاب آنحضرت را که پاره باد ملک و می پس باقی نماند و او را هیچ مکی و باقی نماند فخرس در ریاستی در اقطار دنیا و  
 دعا کرد و شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدا تعالی اثر او را پس جلانده گشت آن شخص و دید مردی  
 که خور و دست چپ فرمود دست راست بخور گفت نمیتوانم دست راست خود را برون برون گفتم فرمود هرگز نتوانی  
 خورد بر پس توانست برداشت دست را با خود و گفت مرعبه بن ابی لهب اخذ او نذا بر گمار بروی سگی بازگان  
 خود را پس خرد او را شیر و حدیث دعا را آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنجه ابر گردن مبارک وی نهادند  
 مشهور است که گشته شد آنجا همه در غزوه بدر کوچ کرد حکم بن العاص وی خود را پوشید چشم خود را نزد آنحضرت  
 بقصد ترمیم استنزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد دعا کرد بر محکم بن جهم که قبول نکند او را زمین چون  
 قبر کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند و یواری  
 بجاره و همچنین عار بر این عالم راهب که بموت طریدا و جید او همچنین شد و گفته است صاحب شفا که اشغال این است  
 است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بیان و وصل در کرامات و برکات آنحضرت در چیزی که لمس کرد  
 و مباشرت کرد آنرا در صحیح آمده که بیرون آورد اسما بنت ابی بکر جبهه طیالسه او گفت که این جبهه را پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم پوشیده است و ما می شویم آنرا برای بیماریان و شفای جویم بان و بود کاسه آنحضرت کباب  
 می انداختند در آن و شفای بستند بان و بود چند موسی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها چنانچه  
 تعالی را که اگر داده شد نصرت ریخت آنحضرت لذیبات ضوی خود در سیر قبایس خشک نشد و کم گشت آب  
 از هرگز و آب دهن شریف انداخت در جای که در دار انس بود در مدینه شیعین ترازی آب و گذشت  
 آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بتان است و آب می شود است فرمود نام وی نخلان  
 است و آب می خوش پس خوش گشت آب می و آورده شد نزد آنحضرت دلوی از آب نرم و لذت آب بان  
 مبارک خود را در آن پس گشت خوشبو تر از مشک انداخت آب می در دلوی از پیر و ریخت در آن فلج گشت اندوی  
 بدوی مشک داد حضرت مسن و حسین با رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس کبیده ایشان در ساکت شدند  
 و دیگر رسید پیش از آن از عطش وی انداخت آب می مبارک خود را در دهان خردان شیر خوار و کفایت کرد و  
 تاشب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث نام مالک که او را عکه بود که میفرستاد در آن سخن بر  
 آنحضرت وی یافته همیشه در آن تا پیشتر و از آنجا است برکت دست شریف بولس آن چنانکه شامان خلیل می بود  
 و برودن آنها در همین سال در قصه اسلام سلطان فارسی رضی الله عنه که کتاب ساخته بودند و او را بود بر روی

در

و نشانند میصد نخل تا بلند شود و بر هر یک نخل که کس می برد نشانده بود و ایته کرده است بین عهد البر که کس  
 هر بود رضی الله عنه و بخاری گفته که سلطان بود و شاید که هر دو ترکیب بودند و بدان آن یک نخل را نیز آنحضرت قطع  
 کرد و نشانند آن نیز بر او در همان سال و او آنحضرت مثل میخند و عاقله و هب بعد از آنکه گذارند از زبان  
 مبارک خود پس از آن از عین اوقیه و باقیانند روی مثل آنچه داد اوقیه وزن در عین اگر نیند و خش بن خلیل  
 یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شرب از سویت که نوشیدم و بعد از آن آنحضرت نوشیدم من آن خنزا  
 پس همیشه بودم که یا قتم سیری آنجا چون گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه می شدم و سردی آنرا  
 چون گرم میشدم و از آنجمله برکت دست و شیر گو سفندان مثل قصه شاه امام عبید و شاه انس و ختم علیه  
 صلی الله علیه و آله و سلم و ناقهای او و شاه عبید بن مسعود که نجیده بود و روی نزد شاه مقداد و جز آن  
 و از آنجمله است توشه دادن وی و صاحب اشک آبی بعد از آنکه بست آن آنرا و دعا کرد در آن چون حاضر  
 شد وقت نماز زول کردند و بکشادند آنرا ناگاه دیدند که روی شیر خوش شیرین است گفتند بر این اوست و دست  
 بر آورد آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد برکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم  
 رفت در شفا میگوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیار آن سحر کرد بر سر قیس بن یزید جذامی و دعا  
 کرد او را پس صد ساله شد و تمام جسمی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دست  
 مبارک وی بر آن گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت اندوی عابد بن عمر که مجروح شده بود در زمین و دعا کرد  
 مرا و را پس بود غزه و من نام کردند او را غوغ و سحر کرد بر روی دیگری پس در همیشه بر روی او نور سحر کرد که  
 عبدالرحمن بن یزید بن الخطاب ادوی تصویر بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد مرا و را برکت پس سر آمد و از آن  
 طول او تا ما و حسنا و جمالا و آب پاشید و روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمی شد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد  
 در روی وی از حسن جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح و هزل بود و تعالی الله چون مزاح و هزل این  
 حال بود و غم و جد را چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر خطبه بن جذیم و دعا  
 کرد برکت پس خطبه که آورده میشد روی که درم کرده است روی وی باستانی که درم کرده است پستان که  
 و نهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت ورم و سحر کرد بر سر حبیبی که آفتی داشت پس  
 پشود بر او بر شد روی سردی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده نمی شدند روی صلی الله علیه و آله  
 و سلم هیچ یکی که در او انگلی و مس برین داشت گنود دست میزد و بر پینه روی و میرفت آن مس جنون و عقبه برین

مردی بود که زمان متعدد داشت زنانی بحسب یکدیگر خوشبوهای مالیدند و وی بر همه غالب بود و طیب و  
 نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه نکه که داشت و از عظامیم سجزات که برکت  
 دست شریف او بود و آمدگر فتن قبضه از تراب است و در روز زمین فتنه احتق آن در روی کفار و اعدا و آن  
 در پشمان ابن اشرف از هنریت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هنریت کون و جملای  
 نیکر اسلام راه یافته بود و پیداشدن جودت و جلادت در اسپانی طلمه برکت سواری آنحضرت بعد از آنکه  
 بنایت تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپه ماشا و مجازاته نمیتوانست کرد بوی و پیداشدن سرعت و سبکی  
 در شتر جابر بعد از سستی و مانگی بخلا نیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست تمام او را نگهداشت  
 و همچنین سوار شدن عمار تنگ گام مسعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیر که اسپه کی و هیچ دایه نمیتوانست  
 بوی مسابره کرد و درین جبهه بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپه نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی نه  
 پس گشت فارسین عجب ثابت ترین ایشان و از آنجمله و ادق او است مر حکمات اسپه درخت در وقتی که شکست  
 شمشیر آورد و کشتن آن در دست وی شمشیر بر آن قتال کردن بدان همیشه در مواقع و مشاهده تا وقتی که شمشیر  
 در قتال اهل روت نام این سیف خون بود و همچنین ادق می برای عبده بن حبش روز احد شاخ خرما و کشتن  
 آن در دست وی شمشیر و ادق قواده بن نعمان را در شب تار یک شاخ خرما آورد و دشمن آن در راه و خبر دادن  
 بوی که چون بخانه میری سیاهی امی مینی پسین آن او را باین چوب که وی شیطان است پس سید بخانه در دوان  
 سیاهی او بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن او را به بسط راه و نهادن دست  
 مبارک خود را در دای وی و لکر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم برکت دست شریف مشهور است  
 و وصل و در جمله سجزات با بهره وی صلی الله علیه و آله و سلم بودن او است مطلع بر عیوب خبر دادن با آنچه حادث  
 خواهد شد از کائنات علم خیب صالحه مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس کلام العیوب است هر چه بزرگان  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از تابعان وی نظر هر شده است بوحی یا بالهام و در حدیث آمده است  
 انی لا اعلم الا ما علمت ربی و شفا میگویی که این باب مجری است که در یافته میشود و قواد معلوم است بالقطع و  
 رسیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معینات و در قسم است یکی آنکه ناطق است همان  
 مجید که خبر میدهند با اخبار با خصیه و آیه و احوال امم سالف و قرون خالیه و احوال خلق در سبب و معاد و شعر  
 که تقریرن بزمان و در سجزات من العاد و عن عاد و عن اعمم و در قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث آنحضرت

قصه

و اما آنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوم وقوع مبارزه قرآن عم آیتان  
 سوره مانند آن چنانکه در اول کریمه و آنکه تم فی ریب ما نزلناست که از مودولن نفعلو و لایاتون بمثلک و طاهر شد صدق  
 این خیر لیمان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت و از آنجمله قول ویتعالی است او میدکم الله احد الطهاتین  
 انکم و لو دون ان غیر ذات الشکوکون لکم الایة که در قصه بدر واقع شده است و قریش را در قافله بود یکی غنیمت  
 بیشتر داشت شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان کمتر اینهاستند که غنیمت داشت شوکت وی کم بود پس  
 خبر داد جنتعالی از آنچه در ضحای ایشان بود و آنجا که در و حد که با ایشان کرد و اینهمه پیش از بقای عدو و وقوع قصه  
 است پس از جمله غیوب باشد تمام قصه در غزوه بدر پدیدار شد الله تعالی و از آنجمله قول اوست تعالی سبهم الحج  
 و یولون الی برین نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار و مستعد بودند بمال و سلاح  
 و عدد مسلمانان سیصد و نیز در و نبود ایشان جز دو اسب یکی بابرید دیگری با مقداد پس نصرت و اد خداست  
 مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اتمام اموال ایشان و از آنجمله قول وی سبحانه سلقی فی  
 قلوب الذین کفروا الرعب شان کفار احد که با وجود حصول نومی از غلبه و شوکت رجوع کردند بیکه و نذا کرد ابو سنیان  
 که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه حیا محمد سوهما موسم بدست در سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پیشمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند و استیصال  
 مسلمانان نمایند پس از آنکه خداوند تعالی رحمت دل ایشان و از آنجمله است قول حق تعالی و هم من بعد  
 علیهم سبیلون فی بعض سنین الی قوله لا یخلف الله و عده و سبب دل این قصه قبالت کسری و قیصر است و  
 غلبه کسری و خوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که بچوس بود و کتاب داشت و قیصر نصرانی انا اهل کتاب  
 بود گفتند غالب مذبر ادران ما بر ادران شما زود باشد که ما نیز غالب آیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری  
 بعد از هفت سال در سال مدینه و بیرون کردند روم فارس از دیار ایشان و از آنجمله قول حق سبحانه است و لا یخلف  
 ابا خبر داد که یهود تمی نمیکند موت رانه بدل نه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان بران پس این جمله اخبار است  
 بعینیت بود چنانکه خبر داد زیرا که اگر تمی میکردند منقول میشد و مشتهر میگشت و روایت کرده شد و فو عا که فرمود اگر  
 تمی میکردند در آن ساعت میمردند و باقی نماند هیچ یهودی بر روی زمین اگر از ایشان تمی می آمد در ساعت میکردند  
 آنرا از برای آنکه در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس گوید ایشان دانستند که اگر تمی میکنند میزند و همچنین  
 قول جنتعالی در شان یهود حضرت حلیم الذکر و المسکنة و یهود اذل کفرانند و یهودکان و زمان چنانکه خبر داد و



از آنجمله قول حق تعالی و عدل الله الذین آمنوا بکلمه الله و عملوا الصالحات لیستخلفن فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم  
 الایة و این وعدت از خدای عزوجل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا بگوید که میگرداند امت او را خلفای  
 ارض و آنکه ناسخ عالی امر و اصلاح می یابد بایشان بلاذ فرستی می کنند برای ایشان عباد و این میگردد و اند  
 ایشان را بعد از خوف و قوی و حاکم میگردد و اند بعد از ضعف و بیپایگی و تحقیق و وفا کردوی بیمانه و عده خود را چون  
 او فی بجهده من الله و الله و الله و زنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عالم تافتح کرد و حق تعالی که  
 و خیر و بحرین و باقی جزیره عرب و ارض بین ابهام و گرفت جزیره را از یحیی بن عیسی و از بعضی اطراف شام و یمن  
 و پیشکش فرستاد او را هر قتل با دشا دروم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک  
 حبشه ایمان آورد و چون حلت کردوی صلی الله علیه و آله و سلم از بیعالم و اختیار کرد خدا تعالی برای وی  
 آنچه نزد حق تعالی بود از کرامت قیام نمود با بر بعد از وی خلیفه راستین وی ابو بکر صدیق رضی الله عنده پس صلح  
 نمود و هیچ کرد و قوی کرد و آنچه متفرق شد در پیشان گشت دست شد بعد از وی و شجاعتی بر روی کار آورد  
 که هیچ یکی از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از آنکه همه ساسی در توقف میزدند و او که همت و شجاعت بر  
 و در حید جزیره عرب و عدل گستری کرد و بر انگیزت جیوش اسلامی را بر بلاد فارس و صحبت خالد بن ولید  
 پس فتح کرد و طاقی انان و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و همیشه دیگر را در صحبت  
 عمر بن العاص بجانب مصر فتح کرد پیش شام و ایام وی بصری و دمشق و مخالفین آنرا از بلاد خواران و  
 توابع آنرا پس برانید و ارضی بیحانه و اختیار کرد و او را آنچه نزد وی بود از رحمت دست نهاد بر اسلام آن  
 باهام کردن او باستخلاف عمر فاروق و قیام نمود با بر بعد از وی قیام نام در قوت سیرت و کمال عدل فتح  
 کردوی بلاد شامیه را باهام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسری و کسری را در خاک کرد و او را نهایت شوق  
 و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد و قیصر او کشید دست او را از بلاد شام و آنجا کرد تا قسطنطنیه و اتفاق کرد  
 اموال آنرا در راه خدایان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد  
 از آن که دولت عثمانیه تمد شد ممالک اسلامی تا اقصی مشرق ارض و مغرب آن پس فتح کرده شد بلاد ما اقصی  
 اندک قبروان سببه از آنچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و گشت کسری را در ملک شد و اموال  
 پذیرفت ملک و بالکلیه فتح کرده شد در این عراق و خراسان و او را از و قتال کردند مسلمانان هر که قتال  
 عظیم و آمد خراج از مشرق و مغرب اینهمه برکت مملکت و ولادت و ولایت وی بود و آن عظیم با جمع کردن امت ما

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن عظیم تر بود  
 تر فتح شد بروی بلاد اسلامی اکثر او و فرزند از آن خلیفه مطلق امام برحق علی رضی شد کرم الله وجهه و نمیکند هیچ  
 قدر و مرتبه او را شناختند و بر راه خلافت و نزاع وی رفتند و کلمه نجات و حکم بر بستند پس شد آنچه شد فاما بعد  
 و اما الیه را بجهت توریشتی که از علمای فقه و حدیث و مذهب است در کتاب عقاید نوشته است که در کتاب  
 علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را شناختند و قومی بحجت دنیا و زینت و جمعی خطا و را جهتا و کرده اند گفته  
 است در عائشه صدیقه و طلحه و زبیر جز این اعتقاد توان کرد و از آن جمله قول وی سبحان الله است هو الی یارسول  
 رسول بالهدی و دین الحق لیطهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر است در حیات دین اسلام  
 چنانکه خبر داده غالب است بر ادیان و از آن جمله قول حق سبحان الله است از اخبار نصر الله و الفتح و رایت المصطفی  
 فی دین الله افواجنا پس وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز در بلاد عرب هیچ موضعی که نذر آما و را حکم  
 اسلام و بعد الحجه و قسم دیگر از اخبار آنکه واقع شده است در احادیث از آن جمله است روایت از خدیفه ابن ابی طالب گفت  
 خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس ترک نکرد چیزی مگر واقع شده است تا روز قیامت مگر  
 آنکه حدیث کرد آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد کسی و تحقیق دانسته اند از زبانان ما و گاهی می باشد چیزی که  
 فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا می شناسم و یادمی آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مردی را و غایب  
 میشود از وی و چون می بیند می شناسد او را و گفت خدیفه نمیدانم که فراموش شده است با مان ما را دیده و دانسته  
 فراموش میکند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ کی از فتنه بر انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس با وی باشند  
 مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیل او را و گفته است ابو ذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم بارها آنچه می بیند پند بزرگوار می خورد از آسمان مگر آنکه فکر کرده است ما را از آن علمی بود رایت  
 کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر و جلال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلحه و من  
 بیشاسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و می شناسم رنگهای اسپان ایشان را و ایشان بهتر می  
 سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند آنچه اخبار صحیح از آنچه دانیده است آنحضرت است خدا  
 و وعده کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و بین شام و عراق و ظهور من ایق تا سفر میکند  
 زنی تنها از حره بسوی مکه میترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بدینه و فتح کردن خدا بی عالی بر  
 است و از دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد از آن کسری

خطبه خواند  
 آنحضرت  
 هر روزی

و نیز قیصر اما کسی منتقل شد ملک می با کلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود و کسی مشورا آنحضرت رحمتی  
 علیه و آله و سلم و قیصر منزه شد از شام و در آن اقصی بلاد اسلام واقع گردید مسلمانان بلاد او را بودند این در  
 خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه سیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات آنحضرت  
 و چون او سلوک سبیل پیشینان از پیروی و نصاری و افریق امت بر نهاد و سه فرق و نجات یکفرقه و گسترانیدن اهل  
 تمام و اتراف از امت فرسها و پوشیدن حله در صبح و مساند نهادن صحفه و برداشتن دستم در اطعمه و پوشش و پوشاک  
 مثل پوشش کعبه و فرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس روم و فرمود چون اینچنین گفتند پیدا  
 آرد خدای تعالی عذاب و جنگ میمان ایشان و برگردان ایشان از نیکان ایشان و برون نیکان ایشان  
 در پی یکدیگر و خبر داد بتقارب مان و تیر گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علی و ظهور فتن  
 و پیدا شدن مرج و مرج که اول آن واقعه عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشع شناع است که در زمان زید و اعم  
 شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بعقر مسیله کذاب و انداز کرد بروت ایشان فرمود و امی عرب از نری  
 که نزدیک سیده است فرمود در هم پیچیده شد برای من من نموده شد برای من شارق و مغارب من نزدیک  
 است که برسد ملک است من چیزی را که پیچیده شده است از زمین و همچنین در از شد ملک در مشرق و مغرب با بین  
 در من هند که از اقصی شرق تا بحر طنج که عمارت نیست را می آن و مالک نشد از هیچ استی از امام و متمد نشد در جنوب  
 و در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشد اهل عرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت مراد با اهل عرب بعضی عرب  
 زیرا که عرب بعین معجز و سکون را بعضی دولت و عرب مخصوص از نجات ادن بدو کذا قبیل و بعضی با اهل عرب  
 دیار مغرب است که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت معوی  
 این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی امام آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب حق و ظاهر  
 بر اعدای دین تا آنکه یابد ایشان را امر خدا یعنی قیامت حال آنکه ایشان هم برین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا  
 باشند ایشان فرمود بیست المقدس و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملک بنی امیه و ولایت معاویه فرمود  
 آگاه باش مرا انجام است که تو دانی میشوی امرت را چون چنین شود قبول کن از نیکان و در گذر از بدان گفت بخدا  
 از آن روز امیدوار شدم که قبل از خواهم شد بلکه اری و در مواهب لدینه می آرد که این عسا که روایت کرده است  
 که آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث  
 را قتال نمیکردم من با معاویه و الله اعلم و مگر فتن بنی امیه مال خدا را اولی و گفت با در این عباس که در شکم تو پسر

باز

چون بزائی بیار او را نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست دمی واقامت فر  
گوش چپ و چشمانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد جدا شد و گفت ویرا ابو الخلفا و خبر داد بنجال اهل  
ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلیهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شدند با آنچه  
دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقبیل و تشدید تشدید خبر داد تقبیل علی رضی الله عنه و با آنکه بخت  
ترین قلم کسی است که رنگین گرداند اسامی شریف و را بنحون با آنکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت نارت  
می در آرد و در بیان خود را در بشت دشمنان خود را در آتش و این منی است بر آنچه در احادیث دیگر واقع شده است که  
از وی رضی الله عنه واقع شده است در شفا گفته دشمنان علی خارجی بناصیه طائفه اند که نسبت کرده میشوند بسو  
ومی از روانی من و تکفیر کرده اند او را که در آنکه فی الشقا و در حدیث دیگر در منقبت می رضی الله عنه واقعه شده که  
تو در شبی است از عیبت بن کیم که دشمنان او را یهود باستان کردند او را و دوستی استند نصاری تا  
فرد او در دما و در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند درین مردم محب طاک که می کند را  
با آنچه نیست درین و بعضی که باعث میگردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان  
در حال که بخواند وی صحف او گفت سر انجام است که بقصد خون بر قول وی فسیکفیکم الله و خبر داد که وی کشته  
مظلوم و خبر داد که خدا تعالی می پوشاند عمار را پیراهنی و ایشان میخواهند که بر کشند آنرا از بر شریف وی در رو  
آمد که فرمود عثمان چیزی که می پوشاند ترا خدا تعالی باید که بر نکشی تو آنرا از بر خود و خبر داد عثمان را در بشت  
با بیلای که رسد او را و فرمود که قهنا ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد تقبیل عمر و فرمود که وی کشته میشود شهید  
و خبر داد بحار به زیر علی را و پیشمان شدن او از آن و با آواز کردن سگان بر بعضی از وج وی صلی الله علیه  
و سلم در جواب که نام موضعی است میان مکه و بصره که کشته میشوند گرد آن کشتگان بسیار و ظاهر شد اینحال  
نزد بر آمدن اوسوی بصره در واقع جمل و خبر داد عمار بن اسیرا که می کشند او را فقه بانیه پس کشند او را اصحاب  
و این خبر نزدیک است و عبد الله بن الزبیر را گفت که دای مردم را از تو و دای ترا از مردم پس چون دای وی  
بمجاج آنچه بود و گفت ابن عباس که کم میکنی تو بصر خود را و باز گردانیده میشود بوسوی تو روز وفات تو در قصه  
و خبر داد بشماوت زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب عبد الله بن و احد و فتح کردن خالد در قتال در خزوه موتی که  
در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قرآن بضم قاف سکون ای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل بیت  
و در واقع خیر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که در اهلین بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک یا فخر باشد

در کتب معتبره  
میدانند که در  
الاصحاب و در  
بصری نوشته اند  
نشیان کون  
علی نقی و در  
تاریخ کتبه  
قول در راست  
در کتب معتبره  
بر و در آنکه  
بدر او در  
ان کور  
بدر کون در  
بازی شمول  
بدر میان آن  
و در کتب معتبره  
از ایشان که در  
خود الله که  
جلت لی بصری  
تت نوشت  
ان کون علی  
و در کتب معتبره  
انضی و در  
نیانند در  
فتوحی بصری  
نوشته بود  
و در کتب معتبره

آخر زخمهای سخت خورد و تیاب گشت و خود ابدست خود بگشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله  
والی رسول الله و فرمود حضرت در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب حدیثی بودند آنکه آن مرد  
از شام آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا بود و آخر ایشان سمره که سیر و خوف شده بود آتش فروخته بود تا گرم شود پس  
سوت هان و خیر دادند غرزه احد که منظره را ملکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت  
جنب بود چون شنید که کار بران حضرت سخت است فرصت غسل نیافت رفت کشته شد ابو سعید خدری رضی  
الله عنه میگوید یا قسم سر او را که آب زوی بچکبید و خبر داد که در تعقیف کذاب همیشه خواهد بود پس یافته شدند و کسبان  
و وصفت کذاب مختار بن عبید را گویند و بیبر یعنی ملک قتال حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسرار الجبال  
باید جست و فرمود در حق امام حسن که این سپهر من سید است و اسرار انجام است که صلح دهد خدا تعالی بوی میان گروه  
از مسلمانان و مصدوق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که  
در سی و نهمین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس فاطمه یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود در حدیث از روح در حقوق بمن آنکه دستهاش راز باشد که مراد بدان زینب رضی  
الله عنها بود که در کاف و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطرف نشان او که خواهر گشت  
او را کلب افعی یعنی شکر نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضع وی  
خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک در روایتی ملک گزیده فرمود ابتدای این  
امارت و رحمت است پس زمان رحمت بر خلافت پستتر ملک عضون بعد از وی عبود جبروت و فساد و خبر داد ایما  
ن او پس قرنی و نشان داد با امرای که تا خیر کنند از آن وقت آن و فرمود سر انجام است که پیدا شوند در امت من که  
و جبال کذاب در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان و جبال  
کذاب یعنی آنکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند در میان  
عجم میخورند میان شما و نیز تند کردن شما و بر پانی شو و قیامت تا آنکه بپرانند مردم را به عصای خود مردی از قحط  
یعنی با دشا و حاکم بود بر شما و فرمود خیر کم قرنی تم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم  
و اتبع تا همین اندر ضوان الله تعالی علیه السلام جمیع و در یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شکر  
بعد از آن جاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته شوند و خیانت  
میکنند و امانت نمی دهند و نزدیک کنند و وفائی کنند و فرود می آید بیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از دست بدر آید

و

و این را نقص کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماع سابق از بنی مروان آمد و جواب دادند که این حکم اعتبار اغلب است و فرمود هلاک است من بردست کو و کان از قریش خواهد بود ابوهریره که راوی این حدیث است نیک گفت اگر خواهیم ذکر کنیم ایشان را نام بنام می گفت ابوهریره اعوذ بالله من امانه السنین پس گذشت و می فرمودند از عالم پیش از سده مستین که با دشا هی نزدیک بود و خبر داد آنحضرت بطور قدریه و مرثیه را و خصیه و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد علی و اصحاب اینند حتی آنکه در حدیث فرمود و علامت ایشان در سیاه رنگ که او را از واثدیه گوید یکبار زوی و می مانند پستان آن است که می جنبد و گشت میکند و سیاسی ایشان تخلق باس باشد و گشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت که اگر میایم من ایشان را یکبشم مانند عا و و ثمود و خبر داد بسبب آن خرابی است اول را چنانکه در خصیه گفت و خبر داد بعلت انصاری تا آنکه باشد چنانکه در طعام و همیشه باشد اما ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد در ایشان جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امر او و ولایه مردم دیگر را بر ایشان برگزیند و اختیار کنند در ولایت و حکومت رعایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند شتمنی در شرح شفا از یحیی نقل کرده که این اثره در زمان آن بود و خبر داد که در آخر زمان دم از اول و گویند چنان برهنه تنان برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و فریاد دره ربه خود را یعنی منی خود کنایت سازد کثرت تسری و خبر داد بعد ازین قریش و اعراب آنکند آنحضرت را و می خوا کند ایشان را و این در غزوه خندق فرمود که بعد ازین کافران بر سر با جنگ نیایند و این چنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس موتان بضم میم و سکون او و بفتح نیز محبت است مراد بان و با و طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت مواسی است و ظاهر مراد طاعون عمواس است که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما افتاده بود و میگویند که در سه روز هفتاد هزار کس دند و آمد اعلم و لا عده کرد و بسکونت بصره و خبر داد که صحابی آنرا میکنند و بجز چنانکه ملوک بر سر بری می نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود و بنیان خلافت امیر المؤمنین عثمان خبر داد که اگر باشد دین معلق بر یامی یا بنده انما روان از انبای فارس که مردم این محل مسلمانان فارسی و اشال و می میکنند و بعضی بر امام ابو جنیفه و اشال او که اصل از انبای فارس اند و مردمی آرزو در روایتی رحل من فارس آمده و آمد اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعالم مدینه می از علمای آنند که مراد بان عالم مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که مدینه باشد و جزو آن آن دیگری باشد چنانکه سوتی حدیث ولایت معاد بران این را آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه السلام خود را بسبب و شایسته آن عالم را که لایق الارض علی امام احمد و غیره براتند که در او بان شافعی است  
 و هر رفتاری که حدیث انس آورده که بکون فی امسی در جبل نقیال که ابوحنیفه هم سران امسی در تنزیه الشریعیه گفته و  
 آنستاد این حدیث احمد جریباری است و در او می نویسد که من سلمی است یکی ازین موضع کرده این حدیث را صاحب  
 سفر السعاده میگوید که در باب فضائل شافعی ابوحنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هر چه درین بابست موهوم  
 و متفری است اسد اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود طائفه از امت من غالب حق تا آنکه میاید از خدا یعنی قیامت و  
 خبر داد که خدا تعالی بر او گنیزد و در این است بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین با و خبر داد بن باب لا مثل قال مثل  
 و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا در بعضی غزوات بادی و زید تند فرمود و زیده است این با و از  
 جهت موت منافعی که در دنیا مرده است و چون رسیدند همچنین با یقند و خبر داد از دیگره حیانت کرد در غنیمت مهره  
 را از مهرای یهود پس یافته شد در جای باش او و همچنین در زوید شخصی گلمی را پس خبر داد و یافته شد در متاع و  
 و یکبار گم شده ناکه دومی صلی الله علیه و آله و سلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده است مهاروی در  
 شاخ درختی و خبر داد ایشان از کتاب حاطب که باهل که نوشته بودند نشان داد که زنی چنین چنین فلان آدمی آن  
 کتاب آدمی بر او پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکد کس بگیرد بنال آن زن و یافتند در همان جای که  
 نشان داده بودند و قصه این مکرور و مسطور است در کتب احادیث و سبب دل سوره تمحذ این قصه است خبر داد  
 بمالی که گذشته بود از اعم وی جبا نرسد زن خود ام افضل خبر داشت که یکس الاوی زن می پس اسلام آورد چنانکه  
 در غزوه بدر بیاید انشا الله تعالی و فرمود مرشد بن ابی وقاص که در وقتی که آن روزی موت کرد وی شاید که تو پس  
 گذشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند تو قومی یعنی مسلمانان زبان یابند قومی دیگر یعنی کافران کثارت  
 داد او را بطول عمر و بوی رضی الله عنه آنرا عثه در موت و مرد در غم غمسین یا سبع و غمسین بعضی گفته اند در  
 نشان غمسین خبر داد که گفته میشود ابی بن خلف بروت من گفت در عقبه بن ابی لهب که سر خورد او را کلب اسد پس  
 خود او را شیر می و خبر داد از موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد موضعی هر یک او خبر داد بروت نجاشی روزی که مردوی در  
 حبشه بود و بیرون آمد بصلی و نماز گذارد بروی چهار تکبیر و خبر داد فیروز دلیلی را وقتی که آمد بر سلامت از جانب کسری  
 بروت کسری در چهار روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه اسلام آورد و خبر داد با و را بران زن مردم و برادر دین و  
 دید او را روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا با و در وقتی که بیرون آورده میشود ازین مسمی گفت  
 چگونه بود که من بعد از مدتی چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی از حدیث و خبر داد بنرنگالی که درین

تنها و بیرون او تنها و قصه بود در وقت او بریده که جای بوی او بود در وقت او از عالم مشهور است و مذکور است در  
 کتب سیر و بیاد انشا الله تعالی در آخر کتاب سکر بود و فرمودن او قبل که ثابت باشی نیست بر تو مگر نبی و صدیق  
 و شهید بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت پس از آنکه چگونگی بود حال تو وقتی که پوشی و در سواد کسری  
 را چون آمد اموال کسری و زبان عمر رضی الله عنه و سوار با هم بدان بود پوشانید عمر سر بر آن بود با هم  
 برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت حد مرخصی را که بر کشید اینها را از دست کسری پوشانید  
 را و خبر داد بنیاد شهری میان دجله و دجلیل که مراد بدان بغداد است فرمود پیدا خواهد شد در این است شخصی که  
 او را ولید خواهند گفت وی بدتر است در این است را از فرعون قوم خود را و خبر داد که قائم نمی شود قیامت تا آنکه مال  
 میکنند و گروه که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد این دو وجه صفت است و قاضی  
 ابو بکر بن العری گفته که این اول امری است که ناگاه در آمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام  
 بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقطع  
 شد و می و ظاهر شد از حد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشت شد عثمان پس شد از قضا و قدر  
 الهی آنچه شد و سهیل ~~بهر~~ که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه و وی رضی الله  
 عنهم اجمعین میکرد چون امیر کرده شد و زید گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای ما در <sup>شکست</sup>  
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را که ایستاده شود و مقامی که شاد گرداند ترا وی یا عمر و آنچنان بود  
 که وی بعد از اسلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قومی گردانید  
 و لها می سلیمان را و روشن گردانید بصارت ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس باقیین حمید او قیل شهید <sup>گشته</sup>  
 شد روز میل که ذاب پیامد فرمود در حال راهنگامیکه فرستاد او را بر آید و بضم هزه و فتح کاف و سکون تخمین  
 نصرانی بود بدستیکه می یابی تو او را که شکار میکند گاوان را و هر وجه خبر داد آنحضرت از امر او و باطن مطلع شد  
 از امر منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه <sup>گفتند</sup>  
 بعضی از قوم بعضی را و آمد اگر نباشد بزودی کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزه های بطحا و اعلام آنحضرت  
 بصفت سوری که کرده بود او را البید بن اعصم پیروی و در مویهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود  
 در <sup>کف</sup> آنکوفه نخل بزور سر روان یافته شد بهمان صفت بر آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که  
 نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر با همی خدایا یافته شد همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را



ت

و قیامه تکذیب کردند و قریش او را در لیلۃ الاسد حمل کردند و پندار ایشان مدعی آن گشتند و خبر داد بطهور  
 صفات قیامه در آخر زمان از وضع امانت قرآن و شیوع نبیانت و حسد قرآن و قتلت رجال و کثرت  
 نسوان و غیره و نقصان مال و وقوع فتن و ظلم و زلال و ظهور نار مجاز و قسمة آن در تیغ مدینه منطوقه  
 است اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی انا حوال آخرت و احوال قیامت بانی عظیم است که کتابی  
 جدا می طلبد و وقوع آن منظر و متوقع است و آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق و صلی  
 علیه و آله و سلم و صلی و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است عزائم و جل  
 جلاله را در صلی الله علیه و آله و سلم از شرم مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی و الله یصکک من الناس  
 و اصبر حکم ربک فانک یحیینا و قال تعالی انما یفیکر فی الهمزین الهمزین مع الله انما یفیکر فی الهمزین الهمزین  
 کفر و الایة و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست می نمود نفس نفیس خود را و پاسبانی نمودند صحابه  
 رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه و الله یصکک من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه  
 و گفت برو می که حراست می کردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که بدرستی نگاه داشتند را بروردگار من عزوجل  
 و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری دزد پرده  
 تزلزل کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع میشد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت  
 درختی را که قیلو لیسیر در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دار و ترا اذن  
 فرمود الله پس لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست می زد سر شمشیر تا روان شد و دل غاو پس نازل شد  
 این آیه و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت و می بسوی قوم  
 خود و گفت آه ام شما را از پیش من سیر قجم و تیر آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست می زدند  
 ترا که نگاه میدادند من بزنم او را و آمده است مثل انجکایت رخ زده بد که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام  
 از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در بنال و می یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این و در غزوه خلیفان  
 نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آوردند چون رنج از قوم خود بود و می سید قوم و شیخ  
 ایشان گفت چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و مکن هم شد ترا چه کردی گفت دیدم روی سفید روی  
 بلند قامت زرد سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر زمین پس دانستم که وی فرشته است و  
 اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد شمشیر آهینجه بر سر حضرت ایتا و گفت آنحضرت خداوند کفایت کن